

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خير خلقه و اشرف بريته محمد و آله الطاهرين، لاسيما بقية الله في الارضين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الاولين و الاخرين.

قال الله عزوجل: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالتَّى هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۱

ادامه تفسیر «جَادِلْهُمْ بِالتَّى هِيَ أَحْسَنُ»

جدال یک نبرد است اما نه نبرد نظامی بلکه نبرد علمی است. نبرد علمی مقدم و مهمتر از نبرد نظامی است؛ لذا ماوظیفه داریم همچنان که از نظر نظامی فرزندانمان را آماده می‌کنیم برای دفاع از کشور، همه ما بایستی مهیا و مجهز باشیم برای دفاع از مکتب. البته حفظ مکتب و حفظ آبخاک کشور هردو مهم است و بایستی در رأس امور قرار بگیرد و هدف بنده از تأسیس این مؤسسه همین بوده که تا بتوانیم برای دفاع از این مذهب و این مکتب و این کشور مهیا شویم.

علامه میرحامد حسین رحمه الله در بیان علامه امینی

اصل و اساس این مؤسسه و این جلسات به جهت شناخت روش مرحوم میرحامد حسین هست درباب امامت و کیفیت دفاع از مکتب. بحث ما این است که روش این بزرگوار را یاد بگیریم تا بتوانیم مدافعین خوبی برای مکتب باشیم.

بزرگی که مرحوم علامه امینی درباره اش می‌گویند: (سیف من سیوف الله المشهوره على اعدائه أتم به الحجج وأوضح به المحجج^۲)

مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی فرموده‌اند: مثلش در عالم تشیع نوشته نشده در باب امامت و این کتاب نظیر ندارد^۳.

علامه امینی در توصیف کتاب عبقات الانوار می‌فرماید: (ذلك الكتاب المعجز المبين الذي لا يأتيه الباطل؛ لا من بين يديه ولا من خلفه^۴)

این تعبیر در قرآن مجید هست که در حق خود قرآن مجید اینچنین ذکر شده است. اهل فن این کتاب را اینچنین معرفی می‌کنند.

اصول جدال احسن در امامت

موضوع جدال، امامت است. بنابراین بنده نظرم اینست که مقداری راجع به امامت بحث بکنیم و ببینیم اصول مذاهب اهل سنت چه چیزهایی هستند و امامت را برچه چیزی بار کردند و تأسیس کردند؟! بایستی حرف آنها را بدانیم تا بتوانیم مدافع مکتب خودمان باشیم و لذا «جدال بالتی هی احسن» باید اینچنین معنا شود که طوری جدال کنیم که نتیجه بخش باشد. هم از جهت رعایت آداب، هم از جهت مجهز بودن به دلایل خودمان، هم از جهت شناخت مبانی آنها.

آنها مبانی ای را که تأسیس کردند، بعد از وقوع واقعه است. این مبانی را کاملاً بایستی بشناسیم، بدانیم اجماعی را که ادعا میکنند چیست؟ شورایی را که ادعا می‌کنند چیست؟ عدالت صحابه که ادعا می‌کنند یعنی چه؟ شخصی که می‌خواهد وارد میدان جدال علمی بشود همه اینها

۱. نحل / ۱۲۵

۲. الغدير / ج ۱ / ص ۷۷ - ج ۶ / ص ۱۵۶

۳. آقابزرگ تهرانی - بقاء البشر / ج ۱ / ص ۳۴۸

۴. الغدير / فصل المؤمنون في حديث الغدير

را باید بداند. پس یک مجهز بودن داریم که دلایل خودمان را از کتاب و سنت و عقل کاملاً بدانیم و همچنین دلایل آنها را بر آنچه که واقع شده و برای توجیه ماوقع درست کردند، کاملاً باید بدانیم تا موارد ضعف و موارد بحث و تحقیق را کاملاً بدانیم. البته باید کاملاً با رعایت ادب، متانت، صبر و استقامت بحث بشود و مستند باید بحث بکنیم. زمان ما، زمان منطقی است. زمان استدلال است و زمان مستند حرف زدن است. کسانی که حریت دارند، کسانی که انصاف دارند، مطالب طرفین را بشنوند، آن گاه خودشان مختارند کدام یک را اختیار کنند.

تا وقتی اختلاف نباشد که مناظره موضوعیت ندارد. لابد اختلاف وجود دارد که باید مناظره بکنیم. امروزه یکی از راههای تقریب همین مناظره، محاوره و گفت و گو هست. این راه خوبی است، البته ضوابط و موازین خودش را باید داشته باشد.

این صحیح نیست که اختلاف نداریم و یا اختلاف را به حداقل برسانیم. اختلاف از مبدا تا معاد وجود دارد و خود آنها هم اقرار می کنند. دکتر قفاری در کتاب وحدت و تقریب (پایان نامه او هست) می گوید: ما در سراسر مبانی اعتقادی اختلاف داریم. این چه حرفی است که اختلاف را به حداقل ادعا بکنیم.

او هم می گوید: واقعیت اینست که اختلاف، اختلاف وسیعی است. البته حسن معاشرت، حسن ادب، حسن برخورد، اینها امر دیگری است. البته ما باید حسن ادب را با دیگران رعایت کنیم. حسن معاشرت با دیگران را داشته باشیم. این آداب اهل بیت علیهم السلام است. اگر مقداری از اصول مبانی و مبانی اصلی آنها را هم بدانیم، در مقام مجهز بودن ضرورت دارد. به نظر بنده اگر فقط ادله خودمان را بدانیم، برای مناظره کافی نیست. اگر در مرحله تبیین مبانی مان، قوی باشیم و در مرحله مناقشه با آنها، مبانی آنها را بدانیم؛ این مناظره تمام خواهد شد.

آشنایی با مبانی امامت در جدال احسن

منظور ما از امامت یعنی جانشینی رسول الله صلی الله علیه وآله. یعنی رهبری بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله. بحث ما بر سر آن است که چه کسی جای پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بنشیند؟! و خلاصاً رحلت رسول الله را پر کند. وظایف رسول الله صلی الله علیه وآله را انجام بدهد و کمالات و ملکات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را دارا باشد.

کسی اشتباه نکند که امامت اهل بیت علیهم السلام افضل است از نبوت. امامت حضرت ابراهیم، امامت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام، یک مباحث دیگریست و ربطی به مباحث ما ندارد.

امامت و خلافت یکی است؛ دوتا نیست. آنچه که خلط می شود اینست که بعضی ها فکر می کنند که خلافت یعنی حکومت. لذا خلافت را به معنای حکومت که می گیرند با امامت خلط می شود. حکومت وظیفه امام است. امام هر کس که می خواهد باشد، وظیفه دارد بعد از ثبوت امامتش، بعد از تمامیت خلافتش، حکومت بکند و اداره امور مسلمین را برعهده داشته باشد. بعضی خلافت را به معنای حکومت گرفته اند، آنوقت می گویند: الآن راجع به خلافت بحث کردن، معنا ندارد. الآن راجع به امامت بحث کردن خاصیتی ندارد. خیر! بحث امامت تا روز قیامت مهم است و محور همه معارف دینی ما، امامت است.

شیعه می گوید امامت و خلافت بدست خداست. خلیفه رسول الله صلی الله علیه وآله را خداوند متعال باید نصب کند همچنان که خود رسول الله صلی الله علیه وآله را برای نبوت و رسالت اختیار کرد و نصب کرد. خلافت و امامت یعنی جانشینی نبوت؛ لا محاله باید به دست خدا باشد حتی خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله هم در تعیین خلیفه برای خودشان دخالتی ندارند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: (من دعا کردم و از خدا خواستم) و نمی فرمایند من نصب کردم. شیعه می گوید امامت امریست انتصابی و از جانب خدای تعالی، همچنان که نبوت و رسالت اینچنین است. دیگران می گویند امامت به دست مردم است. چرا می گویند بدست مردم است؟ بخاطر اینکه اقرار دارند بر خلافت و امامت و حکومت خلیفه اول، نه آیه ای از قرآن دارند، نه حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دارند؛ لامحاله نصب خلیفه رسول الله می شود بدست مردم.

سوال می کنیم: چگونه بدست مردم نصب بشود؟ می گویند: به انتخاب مردم. اگر مردم انتخاب کنند و بیعت کنند، او می شود خلیفه و جانشین رسول الله صلی الله علیه وآله. سؤال می کنیم: به چه دلیل اینگونه است؟ می گویند: به این دلیل که خلیفه اول خلافتش از این راه درست شد.

سؤال می کنیم: نصب بدست مردم، راه دیگری دارد؟ می گویند: از طریق وصیت هم خلیفه انتخاب می شود. یعنی خلیفه قبلی وصیت کند بر خلیفه بعدی. می گوئیم: به چه دلیل؟ می گویند: به دلیل اینکه خلافت خلیفه دوم به وصیت خلیفه اول بوده. آیه و حدیثی در کار نیست؛ برهان عقلی در کار نیست. و اقرار می کنند نه آیه ای و نه حدیثی بر خلافت خلفای ثلاثه وجود ندارد. سؤال می کنیم: نصب بدست مردم، راه دیگری دارد؟ می گویند: شوری. می گوئیم: به چه دلیل؟ می گویند: چون خلیفه سوم از طریق شوری خلافتش تحقق پیدا کرد. خلیفه دوم شش نفر را معین کرد که این شش نفر دور هم جمع بشوند و در ظرف سه روز، خلیفه معین کنند و اگر کسی مخالفت کرد گردنش را بزنند؛ با قیود و شروطی که خود او معین کرده بود، عثمان بن عفان خلیفه سوم شد.

سوال می کنیم: به چه دلیل اعتماد کردید بر انتخاب مردم؟ چون خلیفه اول به انتخاب صحابه بود، خلیفه دوم به انتخاب خلیفه اول بود و خلیفه سوم از طریق شوری بود (شوری نیز شش نفر از صحابه بودند). به چه دلیل اعتماد می کنید؟ می گویند: عدالت صحابه.

می گوئیم: انتخاب سه ضابطه دارد. یک ضابطه برای خود انتخاب که انتخاب چگونه باید انجام بشود؟ یک ضابطه برای منتخب؛ کسی را که می خواهند انتخاب بکنند دارای چه شرایطی و چه صفاتی باید باشد؟ و یک ضابطه برای منتخب؛ انتخاب کننده چه ضوابطی باید داشته باشد؟ آیا هر کسی می تواند انتخاب بکند و یا هر کسی می شود منتخب شود برای جانشینی رسول الله صلی الله علیه وآله؟!

گفتند: امامت و خلافت خلیفه اول به اجماع بوده. گفتیم: اجماع بر چهار قسم است. اجماع کل مسلمین یک قسم. اجماع صحابه یک قسم. اجماع خود شیخین یک قسم. اجماع اهلبیت یک قسم. نگاه کنید به کتب اصولی اهل سنت^۵. اجماع را در آنجا بحث می کنند و اساس دینشان اجماع است.

۵. مثل کتاب المحصول، کتاب احکام الاحکام، کتاب المستصطفی فی علم الاصول.

شیخ انصاری در بحث اجماع کتاب رسائل می فرمایند: (هم الاصل له هو الاصل لهم). می گوئیم: مقصودتان از اجماع، اجماع مسلمین است؟ می گویند: خیر. می گوئیم: مقصودتان اجماع همه صحابه هست؟ می گویند: خیر. می گوئیم؟ بنابراین خلیفه اول از چه طریق خلیفه شد؟ می گویند: بیعت و انتخاب اهل حل و عقد کافی است.

سوال می کنیم: اهل حل و عقد چیست؟ اهل حل و عقد که نه در کتاب هست و نه در سنت است و نه در سیره رسول الله صلی الله علیه وآله هست. اصلا کلمه اهل حل و عقد بر زبان رسول الله صلی الله علیه وآله معلوم نیست جاری شده باشد. این از کجا پیدا شد؟ می گویند: ما پیدا کردیم.

سوال می کنیم: اهل حل و عقد چند نفرند؟ اهل حل و عقد را چه کسانی معین می کنند؟ اهل حل و عقد اگر خواستند تصمیم بگیرند، متفقا باید تصمیم بگیرند یا اگر اختلافی پیش آمد چکار کنیم؟ این چند سوال مطرح می شود.

جوابی برای این سوال ها نمی یابید. پس چکار کنیم؟ می گویند: همه اهل حل و عقد هم لازم نیست بلکه یک نفر هم از اهل حل و عقد خلیفه را انتخاب بکند، کافی است.

از اجماع آمدند به پایین، گفتند اهل حل و عقد. از اهل حل و عقد هم دست برداشتند و شد انتخاب یک نفر. این عدول و کوتاه آمدن ها به چه دلیل است؟ به دلیل اینکه خلافت خلیفه اول به بیعت خلیفه دوم بوده. علامه حلی رحمه الله تعالی علیه می فرمایند: چه کسی از اهل ایمان قبول می کند که به بیعت یک نفر، جانشین برای پیغمبر اکرم معین بشود که بر عموم مسلمین تا روز قیامت وظیفه باشد اعتقاد به امامت این خلیفه ای که به بیعت یک نفر شد جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم.

راه دوم وصیت خلیفه قبلی بر خلیفه بعدی خلافت خلیفه دوم از طریق وصیت بوده. وصیت خلیفه ای که خلافت او به بیعت خلیفه دوم واقع شده است. ابوبکر که خلیفه اول است، خلیفه دوم را با وصیت به خلافت نصب کرد. سوال می شود: این وصیت چگونه بوده؟ آیا اهل حل و عقد (که شما قائل هستید) موافق بودند؟

نسبت به راه سوم که شورا بوده. سؤال می شود که چرا فقط شش نفر؟ چرا فقط این شش نفر؟ گرداننده این جلسه که بود؟ عبدالرحمن بن عوف که نسبتش با عثمان معلوم است!! آیا همه شش نفر با عثمان موافق بوده اند؟ می گویند: خیر، لزومی ندارد. پس چرا عثمان خلیفه شد و علی خلیفه نشد؟! این سؤالی است که از خود عبد الرحمن بن عوف پرسیده شد. گفت: من مقصر نیستم، من در جلسه شرطی را مطرح کردم که آن شرط را علی نپذیرفت و عثمان پذیرفت؛^۶ تقصیر من نیست. لامحاله من با عثمان بیعت کردم. نوشته اند بیعت عثمان، خلافت عثمان، امامت عثمان به بیعت یک نفر بوده و آن یک نفر هم عبدالرحمن بن عوف است.

جدال احسن در سیره صحابه

کسی که می خواهد در مجادله احسن وارد شود باید در این امور وارد باشد. نمی شود بدون ورود و بدون مجهز بودن و آمادگی، انسان وارد در این مباحث بشود. لذا روایات زیادی داریم در نهی از ورود در این مباحث.

۶. فراند الاصول / ج ۱ / ص ۷۹

۷. طبری / تاریخ الامم والملوک / ج ۳ / ص ۳۰۲

صحابه چگونه مناظره کرده اند؟ صحابه چگونه جدال احسن کرده اند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، حذیفه و ... چگونه جدال احسن کرده اند؟ اینها را باید بخوانیم بعد وارد اصحاب ائمه می شویم. هشام بن حکم مامور است به اینکه در این مباحث وارد بشود؛ حضرت به او فرموده اند: مثل تو باید در این مباحث وارد بشوند.

اصرار و تاکید ما بر مجهز بودن به این دلیل است که در طول تاریخ، تشیع و شیعه، مورد هجمه بوده اند تا به امروز که می بینید. شیعه و تشیع مظلوم بوده اند. الان از پیغمبر دم می زنند؛ نگاه بکنید با ذریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چکار کردند؟ در کتاب مقاتل الطالبیین، یک قسم و یک جزء از اجزاء ظلمی که به فرزندان و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله شده را بیان می کند. اینها ذریه رسول الله بوده اند، شیعه بوده اند. مقاتل الطالبیین از کتب قدیم است و مؤلفش هم معروف است و همه مطالبش هم مستند هست. این یکی از کتابهاست که گوشه ای از ظلمی که به تشیع شده را نقل می کند. علمای ما در این راه زحمت کشیده اند حتی جانشان را در این راه و خونشان را در این راه داده اند.

بخشی از زحمات علمای شیعه در جدال احسن

مرحوم علامه امینی کتابی دارد به نام شهداء الفضیلة که ترجمه نیز شده است. چقدر از علما شهید شدند؟! و از غیر علما که دیگر عددشان را جز خدای تعالی کسی نمی داند. و امروزه کسانی که به خاطر تشیع مسجدشان منفجر شد، کسانی که به خاطر تشیع حسینیه شان منفجر شد، به خاطر تشیع، شخصیت ها ترور شدند.

یک قسم از کتاب های علمای ما تبیین مبانی اعتقادی ماست. تشیع را شرح داده اند که ما مسلمانیم و به کتاب و سنت استدلال می کنیم، ما خارج از ملت نیستیم. کتاب کمال الدین شیخ صدوق، کتاب الافصاح شیخ مفید، کتاب ذخیره سید مرتضی، کتاب اقتصاد شیخ طوسی، کتب علامه حلی و ... اینها تشیع را بیان می کنند. نه سبی دارد و نه شتمی. مبانی اعتقادی شیعه را در این کتب به صورت مستدل بیان کرده اند. قسم دوم کتابهایی است که علمای ما نوشته اند و در آن کتب دفاع کرده اند از مکتب و مذهب. یعنی مورد هجمه قرار گرفتیم و آنها کتاب نوشتند. لا محاله علمای ما باید در جواب، کتاب بنویسند و دفاع بکنند.

ضرورت جدال احسن با توجه به تکذیب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

انکار کردن و تکذیب کردن، یک کلمه هست مانند اینکه نسبت به حدیث منزلت، گفته می شود: کذب. در جواب باید کتاب قطوری بنویسیم برای اثبات حدیث «انت منی بمنزلة هارون من موسی»^۸

نسبت به حدیث نور «خُلقتُ انا و علی من نور واحد»^۹ گفته می شود: کذب. باید یک کتاب قطور بنویسیم برای اثبات این حدیث. نسبت به حدیث سد ابواب^{۱۰}، می گویند: شیعیان از ابوبکر برگردانده اند به علی (قلبتہ الرفضه الی علی). برای انکار، فقط دو کلمه گفته است؛ که این فضیلت برای ابوبکر بوده و شیعیان می گویند: برای علی بوده، دروغ می گویند شیعیان و جعل کرده اند. باید کتابی در حدیث سد ابواب بنویسیم. علمای آن زمان امکانات امروزه را که نداشتند و لکن نوشتند.

۸. کافی / ج ۸ / ص ۱۰۶ - مسند احمد / ج ۱۲ / ص ۲۷۷

۹. بحار الانوار / ج ۵۱ / ص ۱۵۰

۱۰. المستدرک / حاکم نیشابوری / ج ۳ / ص ۱۲۵

نسبت به حدیث مدینه علم، می گویند: یعنی باب این مدینه بلند و مرتفع است، علو دارد. این حدیث ربطی به علی بن ابی طالب علیه السلام ندارد. باید کتابی راجع به حدیث (انا مدینه العلم و علی بابها^{۱۱}) بنویسیم و علمای ما زحمت کشیده اند.

می گویند: اولین کسی که کتاب نوشت و هجمه کرد، جاحظ بوده. جاحظ در قرن سوم بوده و کتابی نوشته به نام العثمانیه و در آن فضایل و مناقب امیرالمومنین علیه السلام را منکر شده، حتی جهاد امیرالمومنین علیه السلام را منکر شده. این کتاب به قدری باطل است که معاصر او ابو جعفر اسکافی (که از معتزله بوده) بر رد کتاب جاحظ، کتاب نوشته.

آیه نجوا از فضایل و مناقب امیرالمومنین علیه السلام است. در آیه نجوا دو جهت هست: یک ذم و یک مدح است. اما فخر رازی آیه را جوری تفسیر می کند که به ضرر امیرالمومنین علیه السلام و منقصت باشد برای ایشان. آنوقت نظام الدین نیشابوری صاحب تفسیر غرایب القرآن (تفسیر معتبری هست) می گوید: ما مگر هم قسم شده ایم که همه فضایل علی را انکار نکنیم. یک مفسر از خودشان انتقاد می کند کار فخر رازی را در مورد آیه نجوا^{۱۲}.

از باب نمونه در قرن پنجم قاضی عبدالجبار معتزلی در کتاب المغنی تمام فضایل و مناقب امیرالمومنین علیه السلام را زیر سوال می برد. چه شبهاتی که از خودش بوده و چه شبهاتی که از مشایخش داشته و شنیده. همه اینها را آورده که دیگر فضیلتی برای امیرالمومنین باقی نماند. سید مرتضی در مقدمه کتاب الشافی نوشته: قد بلغ النهایه فی الشبهه، هرچه توانسته گفته در ایجاد شبهه. آنوقت ایشان ناچار شده کتاب الشافی فی الامامه در رد ادعاهای قاضی عبد الجبار معتزلی را بنویسد. شیخ طوسی کتاب الشافی را تلخیص کردند به نام تلخیص الشافی در چهار جلد چاپ شده.

من تحقیق کردم و یافتم که نوع شبهات اشاعره، برگرفته از معتزله هست. آقایان اشاعره سر سفره معتزله نشسته اند. در ایجاد شبهه و رد خصوصاً نسبت به فضایل امیرالمومنین علیه السلام و ادله امامتشان.

در قرن ششم عالمی از علمای شافعیه اهل ری کتابی نوشته به نام بعض فضایح الروافض. شیخ عبدالجلیل قزوینی کتاب النقض را در رد کتاب او نوشته.

در قرن هشتم کتاب منهاج السنه اثر ابن تیمیه، برای متاخرین از او کتابش شده یک کتاب آنچنانی؛ از بس که از آن نقل کرده اند، از بس که چاپش کرده اند، از بس که مجانی میلیون ها نسخه از آن را به همه جای دنیا فرستاده اند. که متأسفانه در عالم تشیع کسانی را که کتب ما را اینچنین به دست دیگران در سراسر دنیا برسانند، نداریم. آنوقت مقام رهبری که من جلسه ای با ایشان داشتم گفتند که این بت (ابن تیمیه) باید بشکنند. بت شده و باید بشکنند.

تذکر: یادمان باشد این موبایل ها که دستمان می افتد، فضاهاى مجازی که انواع و اقسام حرف ها در آن هست، اگر آمادگی نداشته باشیم؛ چرا گوش بدهیم؟ چرا گوش بدهیم که شبهه در ذهن ما بنشینند. آنوقت به مرور زمان موجب انحراف بشود.

۱۱. المستدرک / حاکم نیشابوری / ج ۳ / ص ۱۲۶

۱۲. تفسیر فخر رازی / ج ۲۹ / ص ۲۷۲ / ذیل آیه نجوا



آنهایی که این حرف ها را گوش می دهند و یا می خوانند و آمادگی ندارند و برایشان شبهه می شود، ای کاش سوال کنند. بعضی ها سوال هم نمی کنند؛ میان شبهه می مانند. به چه وجه شرعی، انسان این حرف ها را گوش بدهد و یا بخواند؟ متأسفانه آن وقت در بین خودمان و حتی در حوزه علمیه کسی و یا کسانی پیدا شده اند و می خواهند راجع به ابن تیمیه و راجع به منهاج السنه مقداری توجیه کنند.